

داستان‌های حیات وحش ۱

الیزابت لرد

بازرد پای پلنگ

محمد صادق شریعتی

www.ketaboo.com

۵		سخن مترجم
۹		۱- بیدار شدن در آفریقا
۱۵		۲- بلا
۱۹		۳- دیک دیک در کنار حوض
۲۵		۴- چونگالولو
۳۳		۵- ببری
۳۹		۶- چشم‌هایی درون سایه‌ها
۴۵		۷- خانه‌ی آفرا
۵۵		۸- مشکلات بیشتر با پیتر
۶۳		۹- علامت آفرا
۶۹		۱۰- خطر!
۷۷		۱۱- نقشه‌هایی در بوما
۸۵		۱۲- وحشت در شب
۹۱		۱۳- تام اسرارآمیز
۹۵		۱۴- کمینگاه مناسب
۱۰۳		۱۵- نجات، همین حالا
۱۰۹		۱۶- دایی تیتوس
۱۱۵		۱۷- ترقه در جنگل

انسان و جانوران از آغاز همواره در همزیستی، از طبیعت بهره برده‌اند. تا چند دهه پیش، زمین ما (نه به دست انسان و فناوری‌های نوین که) در اثر رویدادهای طبیعی، دچار تغییرات شگرفی چون پدید آمدن کوه‌ها، دوره‌های یخبندان، یا تغییرات جنگل‌ها می‌شد. اما انسان اندک‌اندک درمی‌یابد که هرچه شناخت خود از زیست‌کره را بیشتر کند، تلاشش برای حفظ محیط زیست را افزایش دهد، زندگی بهتر و سالم‌تری برای خود و نسل‌های آتی رقم خواهد زد.

برای حفظ محیط زیست، نظام‌های آموزشی کشورها باید انسان نوینی تربیت کنند، دانش نوینی از محیط زیست تولید کنند و به بازسازی مناسبات در طبیعت، از جمله بین انسان و جانوران، پردازند. آموزش کودکان، اساس حفظ محیط زیست و بازسازی مناسبات در طبیعت است و آموزش در کشور ما هم باید به این مهم بهای بیشتری بدهد. مدیران آینده باید به جایگزینی انرژی پاک با سوخت فسیلی بیندیشند، روند کاهش عرصه جنگلی را به گسترش آن بدل کنند. سارهای آبی طبیعی حال و روز بهتری پیدا کنند. نظام آموزشی کشور باید همه عرصه‌های طبیعت را میدان شناخت و تجربه نو برای حفظ آن کند.

در مورد نقش کودکان، **محمدالحسن وهاب‌زاده** بوم‌شناس می‌گوید: «... تنها در دوران کودکی... با لمس طبیعت ارتباط برقرار می‌تواند به آن دل بسته شویم (و این، ما را) در فردای کودکی به شناخت بهتر طبیعت برمی‌انگیزد. به مذاق آن بدل (می‌کند)... سال‌های پیش‌دبستانی و دبستان، یعنی حدود ۵ تا ۱۰ سالگی، دوران حساسی برای ارتباط با طبیعت (است) که... کودک نسبت به آن بسیار علاقه‌مند یا (از آن) گریزان شود. نقش خانواده، مربیان و نظام آموزش در این دوره، بسیار حساس است. همین‌کننده است.» با این انگیزه، مجموعه **داستان‌های حیات وحش**:

- ۱- رد پای پلنگ ۲- صخره بابون ۳- خروش فیل ۴- آتش‌نرزی کرگدن
 - ۵- گرگ قرمز ۶- غوغای گورخر ۷- نجات طوطی ۸- دشت دیک پست
 - ۹- فرار شمشانه ۱۰- غرور شیر
- را به فارسی برگرداندم و ابتدای آن جلد را در سال ۱۳۸۴، و این بار دوره کامل ده جلدی آن را چاپ کرده‌ام.

داستان‌ها با نقش‌آفرینی سه نوجوان در منطقه‌ها و زیست‌گاه‌های طبیعی حیات وحش رخداده و نکته‌های جذاب و خواندنی از گونه‌های جانوری دارند.

نویسنده کتاب‌ها خانم **الیزابت لورد** در زلاندنو به دنیا آمده و در سه سالگی با خانواده به انگلستان کوچ نموده است. او به نقاط گوناگون جهان از جمله آفریقا سفر کرده و با

بومیان و نیز متخصص های حیات وحش زندگی و گفت و گو کرده و از این رهگذر با تجربه های خود و شناخت از زیست گاه ها، این داستان ها را ساخته و پرداخته و صحنه های زنده، جذاب و پر ماجرای آفریده است. او همچنین شناخت خوبی از روانشناسی فرد و نیز جانوران دارد. قهرمانان نوجوان داستان های خانم لرد به خوبی درمی یابند که جانوران نه برای آزار دشمن بلکه بر اثر غریزه طبیعی حمله می کنند. جانوران برای ادامه زندگی خود و توله های شان، تنها به اندازه سیر شدن، شکار می کنند.

۵. حمد، درویش، کنشگر محیط زیست می گوید: «حیات وحش، معرف کیفیت حیات همه زیست‌مندان یک سرزمین، از جمله آدم‌هاست،... محیط‌زیست شاخص زیستی ماست تا برای هم‌حدا... رزمینی که در آن زندگی می‌کنیم تا چه اندازه خوب یا بد است؟ اگر بتوانیم بر زمین را به گونه‌ای مدیریت کنیم که شمار کل‌ها و بزها، قوچ‌ها و میش‌ها،... و شوک‌هایش در حالت طرفیت زیستی بوده و با امنیت در خور بتوانند در زیستگاه‌های خود بخرامند، یعنی حال محیط زیست و هوا و پوشش گیاهی خوب است و بنابراین غذایی که از این سرزمین به دست می‌آید از کیفیت دلخواهی برخوردار است.

برای همین باید از انتشار چنین کتب‌هایی از نمندی پشتیبانی کرده و امیدوار بود که این فعالیت‌ها بتواند هم دانش محیط زیستی ایرانیان را افزایش دهد و هم ایشان را نسبت به حرمت محیط زیست حساس‌تر سازد.»

در پایان از همسرم بهناز به خاطر همراهی در این کار سپاسگزارم.

محمدصادق شریعتی

در ماه علف های بلند زرد رنگ موجودی تکان خورد. دسته های ایمپالا این طرف و آن طرف می پریدند و تا فرار کنند. بوفالوی شاخ سیاه، سرخود را بلند کرد و چشمان تیزش را به منظره، آن سرخود گورخری دُم خود را بر بالای شَرین راه راه سفتش تکان داد و سم سیاه برش را بر زمین سرخ رنگ و گرم کوبید. در آن هوای گرم بر فراز دشت پهناور، شاهین تنها خاوری بود که هنگام چرخ زدن در آسمان، آن موجود را در میان ساقه های شکنده گیاهان دید که با شکم مخملی خود می خرامید و گوش هایش را تیز کرده بود تا کمترین صدا را بشنود. سوراخ های بینی اش را بالا گرفته بود تا در هوای گرم هر بویی را حس کند و چشمان طلایی اش در برابران پر پشت، راه پیش رو را می جستند. پلنگ روزها بود که غذای حسابی نه برده و اینک در پی شکار بود. تا یک ماه پیش همراه مادر بود، از شکار او می خورد و از او هنر شکار کردن می آموخت. اما اینک بزرگ شده و هر آنچه را لازم بود از مادر آموخته بود. آن همدستی باهم گلاویز شده، چنگ و دندان نشان داده و به یکدیگر غریبه بودند. سپس ما را از خود دور کرد، از قلمرو خود راند و به دنیای پهناور سپرد تا جایی برای خود بیابد.

همان طور که مادر به او آموخته بود، هر شب به شکار می رفت، اما چون رفق نمی شد اینک به ناچار به کاری سخت تر یعنی شکار کردن در روز روی آورد. پلنگ حرس بدن خود را جمع کرد، بوی خوش غزال را حس کرده بود. کمین کرد و آماده ی پریدن شد. غزال که احساس کرد اوضاع غیر عادی است سرش را بلند کرد و هوا را بوید. پلنگ به جلو خزید. عضلات خود را آماده کرد و خیز برداشت اما غزال از او تندتر می دوید. غزال جا خالی داد، سم ها را برق آسا بر زمین کوبید و برای نجات جان خود از پنجه های گشوده پلنگ، در حالی که این طرف و آن طرف می پرید پا به فرار گذاشت. پلنگ غزال را دنبال کرد ولی

پس از مدتی خسته و کوفته از تعقیب او منصرف شد تا جایی که دیگر به او دست نمی‌یافت. آفتاب سوزان آفریقا بر دشت باز شلاق می‌زد. پلنگ به طرف تک درختی که بر علف‌های خشک سایه انداخته بود، رفت. بایی حوصلگی از آن بالا رفته روی شاخه‌ای پهن شد و پس از مدتی انتظار به خواب رفت.

هنگام غروب بیدار شد. سرش را بلند کرد و در دشت روبرو در دور دست چیز غریبی دید: انبوه ساختمان‌های بلند، صفحه‌های درخشانی که خورشید بر آن‌ها می‌تابید و سرمدان متفاوت از آنچه تاکنون شنیده بود.

پسگ هم از شهر دور دست ترسید و هم به آن علاقه‌مند شد. دره‌ای پوشیده از درخت به شهر منتهی می‌شد. به طرش رسید شاید جای خوبی برای پنهان شدن و شکار باشد. خمیازه کشید، بدنش را شست و سپس به طرف پایین خزید و به سمت حومه‌ی نایروبی به راه افتاد.